

در این شماره ...

برگی از تاریخ

شعر

۱۱ سپتامبر . سند خیانت

و جنایت امپریالیسم

آمریکا در شیلی

واژه های سیاسی

داستان



سال تحصیلی جدید و وظائف

دانش آموزان انقلابی !

خانه تاریک است ؟

پای دارندگان آتش

هزار هزار پرستو

برشاخه های قلبم

سرود جنگ سر

می دهند.

ای کاش این هیولا

هزار سر میداشت !



مراکز آموزش می باشد تا عده ای از آنان را بعنوان ایزار سرکوب علیه دیگر هم سرنوشتان خویش بکار گیرد. و این یعنی سیاست آموزش و پرورش رژیم در مراکز آموزش. دانش آموزان و دانشجویان مبارز، شما و میلیونها نفر از جوانان میهنمان در حالی



اول مهر ماه، سال جدید تحصیلی آغاز خواهد شد و بار دیگر میلیونها نفر از فرزندان کارگران و زحمتکشان به مراکز آموزشی رفته به امید فراگیری و کسب علم و دانش. هر چند در میهن ما

روانه مراکز آموزشی میگردید که میلیونها نفر دیگر از هم سرنوشتان شما بدلیل کمبود مدارس و مراکز آموزشی، بی مسکنی، فقر و هزینه سنگین تحصیل قادر به تحصیل نمی باشند. و از این حق محروم گشته اند.

شرایط بسیار سخت و دشوار زندگی اوضاع وخیم اکثریت جامعه و نبود هرگونه امکانات ابتدایی زندگی بخش عظیمی از نیروی جوان و نوجوانان میهنمان بخاطر تامین حداقل هزینه زندگی خویش و خانواده شان ناچارند کار سخت و طاقت فرسا انجام داده و آرزوی تحصیل و قلم و دفتر و مدرسه را با تحمل رنج و کار و ستثمار با خود به گور ببرند.

وظیفه دانش آموزان و دانشجویان پیشرو و انقلابی دانشگاهها و مراکز آموزشی است که حرکات نارضایتی دانش آموزان و دانشجویان دانشگاهها را با جنبش طبقه کارگر و توده های زحمتکش کشورمان به منظور سرنوختی رژیم سرکوبگر و ارتجاعی جمهوری اسلامی پیونده داده و جنبش دانش آموزانی و دانشجویی به پشتیبان و حامی مبارزات توده ای مبدل سازند. آنها موظفند تا در مراکز آموزشی با ایجاد تشکلهای مستقل خویش همچون کمیته های مدارس و دانشگاه، مبارزات کار و فعالیت خویش را سازماندهی نمایند و در مسیری مشخص آنها به پیش برده و نقش پیشرو خویش را بکار برده تا با شکستن فضای اختناق حاکم بر مدارس و دانشگاهها زمینه رشد ارتقاع آگاهی در مدارس و دانشگاهها فراهم گردد و وظیفه سازماندهی هر چه بیشتر و گسترده تر مبارزه علیه جمهوری سالمی در مراکز آموزشی را با نیروی مضاعف به انجام رسانند.

سالیان متمادی است که بر سر راه کسب علم و دانش مشکل آفرینی شده و دستاوردهای علمی دست نیافتنی گشته است و دانش آموزان و دانشجویان میهنمان در قدم نخست با مشکلات بسیاری از جانب حکومت ارتجاعی و قرون وسطایی جمهوری اسلامی مواجه میگردند. ارتجاع مذهبی حاکم، سایه شوم خویش را بر مدارس گسترانیده است و خواهد کوشید تا برای حفظ نظام ستمگرانه خویش جهل و خرافه پرستی را به هر صورت ممکن از طریق تهی ساختن دستاوردهای تاریخی بشریت و کتمان حقایق گسترش دهد و مغز و فکر نیروی جوان و آینده ساز جامعه را شستشو دهد. با تفتیش عقاید و حاکم نمودن فضای ترس و اختناق و صدها طرح و توطئه ضد بشری همچون گسترش بی بندوباری و مواد مخدر و ...

در مراکز آموزشی مانع رشد تواناییها و قدرت خلاق دانش آموزان و دانشجویان گردد و خواهد کوشید تا با پیش بردن سیاستهای ارتجاعی خویش از نیروی عظیم دانش آموزان و دانشجویان به سود خویش بهره گیرد. در زمان جنگ ارتجاعی و ناعادلانه دولتهای ایران و عراق این مدارس و دانشگاهها بودند که به مراکز عمده جذب و تامین نیرو برای جنگ جمهوری اسلامی و گوشت دم توپ حاکمیت تبدیل گشتند. سردمدران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی تمامی تلاش خویش را بکار می بندند تا تعداد بیشتری از نیروی جوان جامعه را بسوی ارگانهای سرکوبگر رژیم سوق دهند. اکنون و بعد از حرکت دانشجویان در تیرماه ۷۸ آنچه برای رژیم بیشتر از هر چیزی مهم و حائز اهمیت می باشد ایجاد اختلاف و تفرقه در میان صفوف دانش آموزان و دانشجویان در

ستمی که در ایران امروز بر زنان می رود ، اگر چه نسل به نسل حاصل فرهنگ موروثی و مردسالاری و نگاه تنگ و محدود نسلهای پیشین است ، اما هرگز هیچ نسلی زنان ایران را این چنین ستم دیده ، اسیر ، بحران زده و بی سرنوشت ندیده است ! حکومت جمهوری اسلامی در کارنامه سیاه دوران خود به جز کشاندن زنان به تباهی و رساندن کیفیت زندگی آنان به سیر قهقرایی ، چه به لحاظ ایجاد نگاه و تفکر بیمار نسبت به زن ، و چه آنکه



دست و پاگیر و فشارهای آن ، محدودیتهای مشخص در تحرک و خانه نشین شدن دختران در سنین رشد و بلوغ به خاطر حفظ حجاب و متانت و رعایت آبروری خانوادگی - و تفکر سنتی - مذهبی ، که «احتیاط های» واجب با آغاز نشانه بلوغ در دختران بر آنان بسیار شدیدتر اعمال می شود و حتی شامل مکانهای بسته و مجزای دخترانه ای همچون مدارس هم می گردد و نبود و کمبود شدید مکانهای ورزشی و تفریحی این نسل را

آنچنان به آسیبهای جدی مبتلا کرده است که خود مسئولان نیز دچار بهت زدگی و چاره اندیشی شده اند . آمار بالای فرار دختران به خصوص در سنین بین دوازده تا شانزده سال ، خوسوزی و خودکشی دختران به خصوص در شهرهایی که از فقر مادی و فرهنگی بیشتری رنج می بردند ، گواه دردناکی است بر نسل زنان و دختران سرخورده و بی امیدی که پس از سر و تنه زدنهای دیوانه وار بر دیواره های قفسی که در آن محکوم به مرگ تدریجی اند ، عاقبت «مرگ» را با فجیع ترین شکل به یکباره انتخاب می کنند تا در گرگر آتشی که بر جسمشان می رود ، برای یکبار و آخرین بار شینده شوند چاره اندیشی خالی از مسئولیت مسئولان به اصطلاح مترقی و روشنفکران جامعه اسلامی نیز چون همیشه در چارچوب قوانین اسلامی و رعایت مقدسات پوسیده و موازین الهی - ضدانسانی ، چنان بر سر این نسل سایه شوم می اندازد و آنان را به دور چنبر سیاه خود میببند که امکان برخورداری از هرگونه جولانگاه برای زندگی انسانی در آن دیار را به نومی و تاریکی بدل می کند ، تا به این قیمت گزاف تنها بر سلطه مستبدانه و تحکیم قدرت خود بیافزاید . آنجا که در رابطه با بررسی کنوانسیون رفه همه اشکال تبعیض از زنان ، بر این نظر حکم می راند که «کنوانسیون با شرع اسلام مغایرت مبنایی دارد ، و میان الحاد و اسلام هیچ نقطه مشترکی وجود ندارد» و ادامه ادامه می هد : «گر به کنوانسیون بیبندیم باید ظرف یکسال گزارش بدهیم که چه کرده ایم . باید فرهنگ ،

زن را در عمل به عنوان جنس ضعیف و شهروند دوم جامعه تلقی می کند ، و هر حق برابر انسانی و اجتماعی را از او می گیرد ، و نیز در عرصه خانوادگی و شخصی ، که با نگاه عقب مانده اش به شخصیت زن او را به عنوان وسیله ای برای رفع نیازهای شخصی مرد و خانواده ، با قوانین هزار و چهارصد سال پیش به خدمت می گیرد ، گواهی آشکار است تا خلاف ادعاهای دروغ این حکومت در عرصه بین المللی و تبلیغات بی اساس داخلی را ثابت کند . به جز قوانین وحشیانه سنگسار و اعدام زنی که به جز همسر خود با مردی دیگر همبستر می شود ، حتی اگر به اجبار و تهدید به مرگ باشد ، از نمونه های آن افسانه نرورزی - جمهوری اسلامی با قفسی که برای زنان ایران ساخته است شکنجه های آشکار روحی و جسمی که بر همه مردم و به مراتبی بسیار شدیدتر بر زنان روا می دارد ، نسل زنان را دچار آسیب های مشخص فیزیکی و روانی کرده است . آمار و ارقامی که هر چند بخاطر آشکار نکردن حجم فاجعه بسیار کوچک شده اند اما با همان ارقام هم ، واقعیاتی تلخ را آشکار میکنند ، حاکی از آن است هستند که نه تنها بیشترین رقم مراجعان به مراکز مشاوره خانواده و مشکلات روحی روانی را زنان تشکیل می دهند و از مسایلی همچون اضطراب ، بی قراری ، بی حوصلگی و افسردگی رنج می بردند ، بلکه طبق تحقیقات انجام شده نسل جدید دختران ، همواره دچار ضعفهای شدید جسمی و حرکتی هستند . رعایت «حجاب» و «موازین اسلامی» با همه چارچوبهای مشخص

سنت و آداب و رسوم و عرف پسندیده جامعه ما و قوانین مدنی ، جزایی ، کیفری و قانون اساسی و حتی قانون شرع باید منطبق بر کنوانسیون تغییر کند ... آنها حتی می توانند با استفاده از قوانین بین المللی ، ما را به علت اینکه معاهده را در مواردی اجرا نکرده ایم ، محاکمه کنند ... » و در ادامه این بررسی به این نکته میرسند که امکان الحاق به این کنوانسیون وجود ندارد ، مگر آنکه صاحبان قدرت جمهوری اسلامی از دیدگاههای خود و در واقع از ادامه حکومت خود ، دست بشویند قهرمان دروغین اصلاحات نیز که بخش اعظم رای خود را در بدست آوردن پست ریاست جمهوری مدیون رای زنانی است که به او به اشتباه به عنوان نجات دهنده چشم دوخته بودند ، ضمن محکوم کردن کنوانسیون ادعا میکند : «خودمان اعلامیه ای مبنی بر دفاع از حقوق زنان درست می کنیم ! » و در ادامه به این نتیجه می رسد که حتی آن اعلامیه اسلامی را در مقابل «کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض از زنان» قرار دهند . احتمالا آقای رئیس جمهور می خواهد در این مورد همچون صدور انقلاب اسلامی به جهانیان ، ستم مضاعف بر زنان ایران را در قالب قانون و بعنوان محصول انقلاب اسلامی صادر نمایند وضعیت اسفبار اقتصادی و بیکاری ، اعتیاد گسترده ، آمار بالای طلاق ، سرکوب عرایز و امیال جنسی جوانان ، فاصله روزافزون طبقات ثروتمند و قشر محروم و فیکر جامعه و به دنبال در پیشرو بودن خرید کالاهای الکترونیکی وارداتی با قیمت های بسیار گزاف حتی توسط قشر متوسط برای «به روز» بودن و عقب نماندن از قافله به ظاهر «مرفه ها» ، و از طرف دیگر خانواده های فقیر و محرومی که بیشترین جمعیت ایران را آنان تشکیل می دهند و نیازشان بطور معمول به پرداخت بهای مکان زندگی و غذایی برای زرع گرسنگی روزانه تقلیل می یابد ، بسیاری از زنان ، چه آنان که با فرزند و یا فرزندان در اوج سرگردانی و بیکاری ، مسئولیت خانواده از هم گسیخته را بردوش دارند و چه آنان که در گرداب اعتیاد و فشار مالی گرفتارند ، به سوی تن فروشی سوق داده است . تصویر امروزین خیابانها و گذرگاههای شهرهای مختلف ایران و به خصوص شهر بزرگی چون تهران ، نمایش دردناک و جانگذاری است از تصویر انبوه و روزمره زنان و دختران رنج دیده ، سرگردان ، شکسته و بی پناهی

که از زیر بزکهای بی حسشان نشست است ، در شلوغی و دود و غبار تهران بزرگ و در کنار تعداد بیشمار کودکان خیابانی و متکدیانی که با نوزادی در بغل و یا پیکری بدون عضو در گوشه ای نشسته اند ، به کسب در آمد و یافتن مشتری مشغولند و به زیر چرخ دنده های استبداد و استثمار و سرمایه داری حکومت اسلامی له می شوند چندی پیش جمهوری اسلامی ، در کنار مساله « صیغه » و یا تن فروشی اسلامی ، برای جلوگیری از رشد لجام گسیخته تن فروشی به طرح «خانه های عفاف» پرداخت . در این را جمهوری اسلامی باز هم میخواست برای سر به مهر کردن فاجعه ای دیگر از دستاوردهای حکومتش ، بگونه ای دیگر دست به استثمار و بهره بری بیشتر از زنان ، در زیر لوای بی حقوقی آنان بزند . قرار بر این شد که اینابر هم ، زنان ، این قشر ستم دیده ، رسماً به بردگی جنسی دولتی به شکل آشکار به کار گرفته شوند و در تاریک خانه های اربابان زور و سرمایه به شکل رسمی ترین زنجیر گردند . اما این بردگی جنسی با همه سیاهیها ، آسیب ها و جنایت های پشت پرده خود تنها به داخل مرزهای ایران منحصر نمی شود . رویای رها شدن از فضای خفقان آور ، سیاه و انسان ستیز ایران و رسیدن به سرزمین به ظاهر آزاد برای دستیابی به پول و کیفیت بهتر زندگی و انگیزه هایی از این قبیل ، بسیاری از زنان و به خصوص دختران فراری را به دام واسطه ها و دلالان جنسی می اندازد . آنان این دختران را با وعده های دروغین به شرط ارضای شیوخ عرب ، به داشتن زندگی با امکانات روز و گرفتن اقامت کشورهای عربی به آن سوی مرزهای آبی ایران می کشانند ... بازار «دارالمبارک» در کشور امارات متحده عربی یکر از این بازارهای خرید برده های جنسی است . این زنان و دختران بر اساس زیبایی و سن و سال و باکرهگی به قیمت های گزافی فروخته میشوند و سود بسیاری را نصیب دلالان و واسطه ها می کنند . در بهترین حالت ، خود آنان بسان زنان حرمسراهای شیخ های عرب به ازای غذا و لباس و محل زندگی ، تا زمانیکه رقیب جدیدی پیدا نکرده باشند برای همیشه برده جنسی خواهند بود و رویای رسیدن به سرزمینی آزاد را پس از مدتی به رویای فرار از جهنمی که در آن دست و پا می زنند تغییر خواهند داد . بدون



مجوز زندگی و برگ هویت و شناسایی در آن کشورها ، هرگونه سئاستفاده از آنان بقدری به راحتی امکانپذیر است که در صورت شکنجه جسمی و آسیب هایی از این قبیل که بسیاری اتفاق است ، امکان دسترسی به هیچگونه پناهگاه و حامی برای آنان وجود ندارد . اولین موردی که برای آنان پیش خواهد آمد ، بازداشت به خاطر ورود غیر قانونی خواهد بود ، و یا آنان را با اولین لنج به ایرانی بر میگردانند که آینده ای به همان نسبت وحشتناک را برای آنان در پی خواهد داشت . در صورت کشته شدن در شیخ نشین های خلیج هم هیچ کس دلیل و نشانه ای بر ادعای وجود داشتن شخص مقتول به طور قانونی نخواهد داشت . جمهوری اسلامی ایران در منار قوانین وحشیانه چون سنگسار ، اعدام ، گرفتن حق سر پرستی فرزندان از زنان مطلقه و سلب اختیارات حقوقی زن به عنوان یک انسان آزاد در قبال زندگی مشترک خویش ، بردن ارث و اعمال نظرش به عنوان شاهد در امور قانونی و صدها اختیارات و حقوق دیگر ، در ادامه محدود کردن اختیارات و حقوق زنان ، قوانین جدید دیگری را در توسعه حدود اختیارات مردان قرار داده است و به آنها رسمیت می بخشد که همچون دیگر قوانین اسلامی آدمی را بیشتر و بیشتر در عصر و دوران جاهلیت و هراز و چارصد سال پیش فرو می برد . برای مثال به رسمیت شناخته شدن داشتن دو همسر برای مردانی که به استخدام صدا و سیما در می آیند یکی از این موارد است که به هنگام پرکردن فرمهای استخدامی صدا و سیما برای مردان ، در روبروی اسم آنان و قسمت نام همسر دو جای خالی قرار داده شده است زن در جامعه امروز ایران در اوج بی حقوقی ، سرکوب و اجحاف و در سیر قهقرایی تفکر ، ارزشهای انسانی و نگاه جامعه نسبت به موجودیت اش ، بخش عظیمی از پیکره فرهنگ ، روان و اندیشه جامعه را در روان آزرده پریشان و سرخورده خویش مدفون خواهد کرد . در کشوری که قانونگذار ، قانون را مه تنها ابزار حقیقی احقاق حقوق انسانی و از جمله حقوق زنان است ، به عنوان وسیله ای برای سرکوب و پایمال کردن ارزشهای انسانی به کار می گیرد و بانی و بنیانگذار قوانین و ضدانسانی بر علیه زنان و حقوق و خواسته های آنان می شود ، عملا خود و قوانین خود را در مسیر توفان قرار می دهد . بی دلیل نیست که بسیاری

از تحلیل گران مسایل جامعه ایران ، حرکت های اعتراضی و تحولات مخالف با حکومت اسلامی ایران را وابسته به حرکت ، بیداری و جنبش زنان می دانند . نیروی عاصی و مخالفی که می رود تا در مقابل فشار و ظلم این حکومت قد علم کند . این نیرو اگرچه دارای حرکتی کند است اما پس از قطع امید نهایی از اصلاحات که از همان ابتدا ماهیت عوام فریبانه آن روشن بود و نیز از مجلس به عنوان بخش به اصطلاح قانونگذار ، با حرکت توده های زنان و بیداری و آگاهی آنان نسبت به حقوق شان و متحد و متشکل شدن آنها ، می تواند زنان را در برابر تندبادهای استبدادی مقاوم کند و آنها را برای بر انداختن ریشه ای آنها مجهز نماید . این حرکت مشخصا در بین قشر روشنفکر و دانشگاهی در بین طبقات متوسط و زنان و دختران تحصیل کرده که از آمار بالایی برخوردارند ، آغاز شده است . نسل امروز زنان ایران در مسیر این حرکت و بیداری بی صبرانه و آگاهانه خواسته های خویش را طلب می مند و این آگاهی را اعلام می دارد . آنجا که دخترخانمی بیست و دو ساله با مانتوی قرمز و روسری سفید راجع به شرکتش در انتخابات جواب می دهد که او در انتخابات شرکت نخواهد کرد و شرکت است که حقوق خود در زمینه آزادی اندیشه را می شناسد و ادامه می دهد که اوضاع در آینده آنقدر روبه وخامت خواهد رفت تا همه چیز به یکباره منفجر شود .

« برگرفته از نشریه کار شماره ۱۷ »

اسپارتاکوس و یارانش بعد از چهار سال مبارزه قهرمانه **بخش پایانی** تماما به خود مشغول کرده است. افکار آنها از این حد شکست خوردند. رومی های کینه توز که در این مدت ضربات سختی متحمل شده و از مبارزه غلامان شجاع به تنگ آمده بودند، پس از غلبه با بیرحمی و قساوت تمام آنها را به صلیب کشیدند. شش هزار صلیب در راه کاپوا. حوادث و صحنه هایی وجود دارند که آدمی تا با تمام ذرات وجودش آنها را جذب نکند و در آن فرو رفته و حل نگردد، نمیتواند عظمت غیر قابل تصور آنها را درک کند. به صلیب کشیدن غلامان و اعمال و گفته های آنها در این آخرین لحظات، چنین صحنه هائی با عظمتی را بوجود می آورد. داود یهودی به صلیب کشیده میشود. بر شهامت ناشی از کینه طبقاتی او اندازه ای نمی توان تعیین کرد. سرشار از احساس عشق به هموعان و نفرت به اشراف است. رفتار و سکناتش

عوامل شکست قیام اسپارتاکوس علاوه بر درست و منطقی نبودن

هدف آن، چیزهای دیگری نیز بود که به اصل اول مربوط میشد. این عوامل عبارت بودند از:

۱ - عدم شرکت تمامی غلامان و توده

های ستمکش دیگر در قیام به علت فقدان آن شعار تهیجی و ارائه شعاری که در آن زمان مورد قبول همه نبود (تقسیم ثروت بطور مساوی).

۲ - عدم ایمان به پیروزی در مورد بعضی غلام های مبارز نتایجی که تا کنون از جنگهای غلامان بدست آمده است بود. مثلا در مورد گریکوس در مورد بعضی کارها نیز نظرات نادرست داده میشد که منجر به ارتکاب اشتباه میگردد. در حین جنگ موقعی پیش می آمد که دو فرمانده از ارتش روم دستگیر شد. بعضی از غلامان و اسپارتاکوس بخاطر نشان دادن وضع جنگ گلاادیاتورها و یادآوری آن این دو جنایتکار را مجبور کردند که آنها نمایش گلاادیاتور را انجام بدهند. در اینجا داود نادرستی این عمل را یادآوری میکند. او خوب فهمیده است که ارزش یک انسان خیلی بالاتر از این چیزهاست. با زشتیها و با خصوصیات بد باید با قاطعیت تمام مبارزه کرد. تمام نفرتها باید متوجه زشتیها گردد. ولی نفرت داشتن از خود انسان و آزدن او در واقع، پوچ انگاشتن انسان، این موجود متکامل و کبیر. طبیعت است. البته دشمن باید کشته شود ما با دشمن می جنگیم و تمام هم خود را

### دشمن مگر کیست؟ با آنهمه جنایاتش

### چه ارزشی دارد در مقابل چنین اعمال

### ننگینش عکس العمل نشان داد.

طوریکست که هر بیننده ای میتواند درک بکند که دشمن با آنهمه کبکبه و دبدبه اش برای او چیز بی ارزشی است. قیافه کاملا بی تفاوت و نوعی

تحقیر به دشمن بخود گرفته است. فحشش میدهند، مسخره اش میکنند، میزنندش، ولی همچنان آرام است. حتی خطوط چهره اش نیز تغییر نمیکند. دشمن مگر کیست؟ با آنهمه جنایاتش چه ارزشی دارد در مقابل چنین اعمال ننگینش عکس العمل نشان داد. (وجود دشمن آنچنان غوطه ور در زشتیهاست که جز مرگ مستحق چیزی نیست.) فریادی که از درد کشیده می شود، همیشه استغاثه نیست بلکه عکس العمل طبیعی بدن است. اما شیر مردانی هم زیسته اند که در برابر شدیدترین دردها سخنی بر لب نرانده اند. داود نیز همچو شیرمردیست. در تمام مدتیکه به صلیب کشیده میشود، زمانی که گل میخها در بدنش فرو رفت، خاموش بود و در خود و عوالم خود فرو رفته بود. (اینجا کتاب ضعیفی دارد و آن و آن اینست که نشان میدهد داود در روی صلیب تسلیم مرگ می شود. بهتر بود مبارزه با مرگ را مثل اولین صلیب در مورد داود نشان میداد، چون هر تسلیمی زشت است و برای یک غلام بزرگترین چیز تقلا برای بیشتر زنده ماندن است.) رومی ها می انگاشتند شکنجه و دردی بصورت امواجی با فشار هر چه تمامتر به داود روی آورده بود، فکر او را

غلامان بوسیله پرورش روحیه وطن پرستی افراطی (شوونیستی) بین توده های فقیر رومی، وا داشتن آنان به اینکه در پی علل فقر و بدبختی خود نباشند، همگی باعث ادامه استثمار و مرگ و خونریزی است. وجود شش هزار صلیب راه کاپوا ظاهرا او را منقلب کرده است، فریبی که سراسر زندگیش را در پنجه خود گرفته بود، اکنون با چهره ای بسیار زشتتر از همیشه جلوه گر میشود. عشق بزرگ نسبت به وارینیا در خود حس میکند. از طرفی در ذهن خود درستی راه غلامان را می ستاید و از طرفی دیگر هم به جنایات و اعمال ننگینی مه تا کنون مرتکب شده است آگاه بوده و آنرا مغایر با احساس و تفکر کنونیش میابد. صداقتی در او به چشم میخورد که صداقت غریب و قلب شده است. تناقض افکار و اعمالش به نهایی رسیده است که از هر چه فریب و دروغ است بیزار گردیده و نمی تواند مثل گذشته دانسته دروغ گوید و آگاهانه فریب بدهد. تنها زندگیش جدا از دروغ نیست. احساس میکند که زندگیش چقدر بیهوده و بی معنیست و این بیهودگی عظمت زندگی وارینیا را برای روشن میسازد. گراسوس برای رهائی غیر از نابودی خود ندارد. پس بدنال تلاشها بخاطر آزادی وارینیا سرانجام خود را میکشد وارینیا آزاد میشود و به سرزمینی میرود که افراد آن وجودشان سرشار از صفا و صداقت است و در مزرعه های کوچک شبانه روز زحمت میکشند. به سرزمینی که مردم همچنان در زیر ظلم حکومت و اجحاف مامورین دولتی روز میگذرانند و چشمه مبارزه نیز همچنان در آن میجوشد. یکی دیگر از ضعف های این کتاب در این است که برای وارینیا زندگی آرام و معمولی و بدون هدفی را ترسیم می کند.

### پایان

**انقلابات سیاسی یا اجتماعی با متقاعد ساختن قدرتها و یا توسط اشخاص تحصیل کرده، پرهیزکار و با تقوا صورت نمیگیرد. بلکه توسط بخش استثمار شده علیه استثمار کننده صورت گرفته و سرنوشت آن تعیین میشود. «لنین»**

در نابودی او بکار میگیریم. میدانیم که با از بین بردن انسانهاییکه وجودشان از جنایت و وحشیگری مملو است، در واقع جنگی علیه زشتیها انجام میدهیم. اما شکنجه دادن یک انسان عملی بسیار وحشیانه و فقط در خور انسانهاییست که در طی زندگی خود، خصلت حیوانات وحشی جنگلی را پیدا کرده اند. به هر صورت، کینه داشتن نسبت به انسان نادرست و مردود است. اما دشمن دیگر در خلاف جهت تکامل انسان گام بر میدارد پس ضد انسان است و کینه ها را باید متوجه او ساخت. افکار و خصوصیات انسان از کجا ناشی میشود؟ خصوصیات آدمی آن چیزی نیست که از روز اول با او تولید یابد، بلکه اجتماع و افکار مسلط در این اجتماع است که این خصوصیات را بوجود میآورد. انسان موجود بسیار انعطاف پذیری است. هنگامیکه به انسانی با خصائص بسیاری عالی می اندیشیم و آنرا در مقابل حیوان صفت هائی نظیر کراکوس قرار میدهیم تعجب توام با تآثر در خود احساس میکنیم. محیط چه چیزی از انسان میسازد، وقتی انسان میتواند اسپارتاکوس شود و وجودش مالمال از آرزوی خوشبختی انسانها باشد و برای رهایی آنها از هرگونه قید و بندی حاضر به گذشت از تمام منافع مادی و معنوی خور گردد. چرا و چگونه باید انسان کثیفی باشد که بزرگترین لذت زندگی اش تماشای صحنه های خونریزی و تحقیر و توهین کردن انسانها و نگریستن به وضع فجیع گردد. شورش غلامان پایان می پذیرد ولی خاطره آن و تاثیری که بر روی اجتماع باقی میگذارد و طبقات ستمکش را برای مبارزه دیگر آماده میکند، بی پایان شورشها را تا زمان نابودی استثمار انسان بیان میکند. این شورش علاوه بر اینکه تاثیر خود را بر روی طبقات پائین اجتماع میبخشد روی طبقات مرفه و نیمه مرفه دیگر هم اثر میگذارد. داستان کتاب با نمودن تاثیری که شورش بر روی گراسوس گذاشته و او را به انجام عملی بظاهر غیر مترقبه وامیدارد به پایان میرسد. گراسوس بخوبی میداند که جنگ غلامان برای چه بوده است، به خوبی آگاه است که اقلیت ناچیزی که همه چیز دارند، اکثریت بی چیزی را اجیر کرده اند که با فدا کردن جان خود از آنها دفاع کنند، بخوبی میداند که تبلیغات نادرست آنها "جاودانی" جلوه دادن وجود اغنیا و فقرا در جامعه، تفرقه انداختن بین توده های فقیر و

## امتیاز (concession)

در نظام سرمایه داری امتیاز عبارتست از دادن حق سرمایه داران یا انحصارات سرمایه داری برای بهره برداری ضمن شرایط معینی از موسسات، زمینها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر امور اقتصادی. این ثروتها، موسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداریهاست که بوسیله ی امتیاز در اختیار سرمایه دار داخلی گذاشته میشود. سرمایه داران و انحصارات سرمایه داری از این امتیازها برای بدست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بیرحمانه از کارگران محلی، برای سیادت سیاسی در کشور استفاده میکنند. در مرحله ی امپریالیستی، کسب امتیازات در کشور های وابسته رواج فراوان می یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم اکنون طرح دادن امتیاز بهره برداری از اراضی زیر سدها به سرمایه داران غربی و ایجاد موسسات کشت و صنعت با امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریائی خلیج فارس و نواحی ساحلی جنوب از اینگونه است.

## آنارشیسم (anarchisme)

یا هرج و مرج طلبی یک جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه کارگر و همه زحمتکشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه ی خرده بورژوائی و از نظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه ی یونانی «نارخیا» مشتق است که بمعنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیستها ضرورت وجود دولت و منجمله دولت پرولتاری را در هرگونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آن را نفی میکنند. در جنبش انقلابی، طرفداران آنارشیسم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالفند. آنها به بهانه ی اینکه شخصیت انسان آزاد است، تنها عنل انفرادی را قبول میکنند، و در مقابل، اقدام جمعی و مبارزه ی طبقاتی و نهضت اجتماعی را بهیچ میگیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیسم عملاً مانع مبارزه ی مردم و گسترش و اتحاد آن میشود، طبقه کارگر را از انجام

رسالت تاریخی خویش باز میدارد، نفاق و پراکندگی را بجای شکل و همبستگی میگذارند. آنارشیسم بمثابة یک جریان سیاسی ۱۰۰ - ۱۳۰ سال قبل در اروپا بوجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (stirner)، پودون و باکونین (Bakunin) داشت. مارکس و انگس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه کارگر، مبارزه ی طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین مینویسد: «آنارشیستها طبقه ی کارگر را تابع سرمایه داری میکنند و جز کلمات کلی علیه استثمار بدن درک ریشه و علت آن چیزی نمیگویند و بمبارزه ی طبقاتی ایمان ندارند.» منجمله در کوره ی مبارزه عیله آنارشیسم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه های آنارشیستی بویژه در میان اقشار خرده بورژوازی شهر و ده و قشر عقب مانده ی طبقه ی کارگر زیادتر است، اگر چه با گسترش تعالیم مارکسیسم - لنینسم و با تجربه ی ساختمان سوسیالیسم از این خاطر بمیزان زیادی کاسته شده است. با این حال احزاب کمونیست بخصوص در کشورهاییکه طبقه کارگر دارای قدرت زیاد نیست یا در دوران نخستین رشد سرمایه داریست و یا شرایط اجتماعی و سلطه ی تفکر خرده بورژوائی برای نفوذ اندیویدوالیسم (یا منش فردی) آماده است باید متوجه این خطر و عقیم ساختن آن باشند.

## اندیویدوالیسم (individualism)

این لغت از ریشه ی اندیویدو گرفته شده که در بسیاری از زبانهای اروپائی بمعنای فرد یا شخص است. بهمین جهت اندیویدوالیسم را «منش فردی» یا «اصالت فردی» ترجمه کرده اند. اندیویدوالیسم از مختصات ایدئولوژی و روحیه ی خرده بورژوائی است و در نتیجه کلیه ی انواع روحیاتیکه در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابد ظاهر میگردد و معنای آن بطور خلاصه یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. شعار اندیویدوالیستها چنین است: «اول فرد و سپس جمع.» انواع فلسفه های معاصر



### ما کمونیست ها چه می گوئیم و چه می خواهیم؟

ما کمونیست ها می گوئیم که داشتن شغل یکی از بدیهی ترین حقوق شهروندی ما انسانهاست که با درآمد حاصل از این شغل بتوان نیازهای یک خانواده ۴ نفری را رفع نمود. ما کمونیستها هیچگاه با رفرم و اصلاحات مخالف نبوده و نیستیم اما کدام رفرم و کدام اصلاحات؟ بدون شک با رفرم و اصلاحی که طی مبارزه و زیر هژمونی طبقه کارگر به طبقه سرمایه دار تحمیل گردد که این عقب نشینی خود بارقه امیدی خواهد بود در دل طبقه کارگر و وی را جدی تر خواهد نمود برای مبارزه بیشتر و بخشی از حاصل مبارزات خود را خواهد دید. ما کمونیستها با رفرم و اصلاحی که از طرف سرمایه داری و رفرمیستها مطرح می گردد هیچ موافق نیستیم و بارها و بارها طی تاریخ جهان و در اقصی نقاط مختلف نتیجه چنین رفرمهایی را به عین دیده ایم ما فراموش نکرده ایم که در ۱۹۱۸ رفرمیستها در المان چه بر سر جنبش طبقه کارگر آورد و طی همکاری با ارتش امپریالیستی فرانسه چگونه شورای محلات و شورای سربازان را از پا درآورد و بر طبقه کارگر مستولی گردید. یا فراموش نکرده ایم که همین رفرمیستها و اپورتونیستها جنبش کارگری چگونه همپیمان با سرمایه داری مذهبی حاکم بر کشور در دهه شصت چگونه انقلاب توده ها را سرکوب و جنبش کارگری م هینمان را به چه درجه ای سرکوب نمود. ما کمونیستها می گوئیم تنها با مبارزه مسلحانه می توان ماشین سرکوب سرمایه داری را در هم شکست و بی دلیل نیست که سرمایه داری حاکم و اپورتونیستها چرا انقدر از مبارزه مسلحانه و اندیشه آن انقدر وحشت دارند که هر روزه طی مقالاتی سعی بر آن دارند که این شیوه از مبارزه را در نشریات خود به طرق مختلف نقد نموده و توده ها را از این شیوه مبارزه بر حذر دارند. ما کمونیستها میگوئیم وقتی که جمهوری اسلامی حتی سندیکاها را سرکوب کرد که در همه جا خود سرمایه داری برای کارگران بنا می گذارد و سعی می کند آنها را با این شکل زرد مشغول داشته و از مبارزات انقلابی بر حذر دارد را نیز بر نمی تاباند. دیدید که زبان اصائلو را بریده و تاکنون در زندان نگه داشته شده است. در شورش های سال ۸۸ دیدیم که با مبارزین چه کردند از شکنجه و داغ و درفش که دریغ نکردند علاوه بر آن زندانیان مورد تجاوز جنسی نیز قرار گرفتند. حال با این رژیم ددمنشی که با فرزندان این مرز بوم چنین می کند و هیچ زبانی را نمی فهمد الی زبانی که خودش سخن می گوید یعنی زبان زور چه باید کرد؟!!

ما کمونیستها دستهای خود را به سوی انانی که چون ما فکر می کنند دراز می کنیم و به گرمی دست آنها را می فشاریم و از آنان چشم یاری داریم بیابید تمام کسانی که به سوسیالیسم به منزله تنها راه رسیدن به عدالت اجتماعی و عدالت جنسی و ..... باور داریم و باور داریم که به هیچکدام از آنها نخواهیم رسید مگر با سرنگونی این جمهوری جهل و جنایت و تنها راه سرنگونی این رژیم ددمنش و آدمخوار را از طریق مبارزه مسلحانه می دانیم گرد هم جمع شده و دست در دست و بازو در بازو پیش برویم برای مبارزه نهایی علیه جور و فقر. ما کمونیستها می گوئیم که هر ملتی در این چهارچوب به اسم ایران زندگی می کند حق دارد که با زبان مادری خود بنویسد و بخواند. فرهنگ و اداب رسوم بومی منطقه محترم شمرده شود و حق تع بین سرنوشت حق مسلم تمام ملت‌های موجود در چهارچوب کشور است. ما می گوئیم زنان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند در تمامی عرصه ها برابر با مردان بوده و ستم جنسی به هر صورت و شکل باید از جامعه رخت بر بندد.

به نقل از نشریه راه سرخ

سرمایه داری که مسئله ی اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور می‌کنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز بشکل مطلق، همیشه یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می‌گیرند (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئوتوتیسم و پرسونالیسم و غیره)، همگی برپایه ی فلسفه ی اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده بورژوازی نیز مطهر اندیویدوآلیسم افراطی خرده بورژوازی است. اندیویدوآلیسم پایه ی فلسفی سرمایه داریست و بر این پایه سودجوئی خودپسندی توجیه میگردد.

برعکس «اصالت جمع» یا «منش جمعی» تئوری و علمی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و رهائی او از یوغ ستمهای اجتماعی فقط و فقط برهائی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه ای که در آن افراد با حقوق برابر و بشکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی میکوشند میتواند یک جامعه ی واقعا انسانی باشد. روش اصالت جمع سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدون ایجاد یک مالکیت اجتماعی و یک جامعه سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی بوجود نمی آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار و ستمگری نمیشود. سوسیالیسم میتواند آنچه انسان را شرایط بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه ی بر آورده شدن خواستهای فرد، چنانکه در سرمایه داری دیده میشود، سرکوب منافع جمع نباشد. از این پایه ی فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز تفکر ناشی میشود.

از اصالت فرد روحیه ی خودپسندانه و طرزتفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت میسازد و از اصالت جمع روحیه انقلابی همبستگی و تعاون و طرز تفکر اصولی و عینی که واقعیت عینی، مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواستهای ذهنی مقدم می‌شمرد. رخنه ی روحیه و طرز تفکر و شیوه ی عمل اندیویدوآلیستی در حزب طبقه کارگر در جامعه به مبارزات گروهی و ذهنی میگردد. باید با این شیوه ی فکر و طرز عمل پیوسته و بموقع مبارزه شود.

که گفته. پرده و حرف های سید رعب بر دل ها انداخته بود و مردم را افسون کرده بود. هر کس منتظر بود ببیند آخرش چه می شود. سید که نبض معرکه را در دست داشت، ناگهان از جاش پرید و پایش را به زمین کوفت و دست راستش را تو هوا بلند کرد و از ته ناف داد کشید.

«بگو بر عمروعاص لعنت.»

جمعیت نعره کشید: «بر عمروعاص لعنت.»

باز سید گفت: برشکاک که اولیش شیطون علیه اللعنه بود لعنت

جمعیت داد زد: «برشیطون لعنت.»

سید لحن صدا را عوض کرد و آرام گفت.

«حالا چار نفر میخوام از چارگوشه این مجلس را که این چار تا

نیاز تصدق کنن. هر صاحب خیری که به نون سادات کمک کنه،

هرگز نون گدایی تو دومنش نذاره. کجا بود اون جونمردی که منو

صدا کنه و بگه بیا سید این یه نیاز اولو بگیری؟ نیاز اول رسید. از

اون جوئن. برو جوئن که حق بیمار نکنه. از چارده معصوم عوض

بگیری. محتاج خلق نشی. نیاز دومم از این مادر رسید. برو زن که

داغ فرزند نبینی. از صاحب پرده عوض بگیری. از چارستون بدن

نیفتی. از صدیقه زهرا عوض بگیری. نیاز سومم این بچه داد. برو

بچه که عمر نوح نبی بکنی. تا سرکاسه زانوات مو در نیاره از دنیا

نری. از علی اکبر حسین عوض بگیری. پیرشی. از عمرت خیر

بینی. پول جیفه دنیاس. مال دنیا به دنیا می مونه. و کو آن نفر

چارم تا من برم سراصل حدیث؟ کو آن نفر چارم که می خواس با

علی مرتضی معامله کنی؟ هان یکی پیدا شد. نیاز چارم رسید.

برو مرد که صد در دنیا و هزار در آخرت عوض بگیری. ساقی

حوض کوثر عوضت بده. از سید سادات عوض بگیری. خیالتون

تخت باشه که دعایی که دادم اثرش نخورد نداره. اینم می خواسم

بت بگم که بدونی من دعاها و طلسمات باطل السحر خیلی موثر

دیگه هم دارم که اگه خواستی بعد از اون که ذکر حدیث تموم

شد میایی اینجا درد تو می گی و می گیری. اگه هوو سرت اومده،

اگه شوور تو بسن، اگه بچه دار نمی شی، اگه زبون مادر شوور

سرت درازه، اگه سیاهی واست کردن، دعای باطل السحرش پیش

منه. اگه غش می کنی، اگه از ما بهترتون آزارت می ده، دواش

پیش منه، بیه گرگ و فرج گفتار و مهر مار و مهر گیا و استخون

در قسمت قبلی خواندیم که : جواد میرفت به کلکته تا درس بخواند . سالی دوبار این راه را می رفت ، و از این رو با کشتی و مسافرین جورواجور همیشگی آن آشنا بود . کشتی یکراست می رفت به بصره و از آن جا برمبگشت به کویت و از آن جا به بحرین و سپس به قطر و از آن جا یکراست می رفت به کراچی و جواد از کراچی با ترن می رفت به کلکته در طول سفر با سیدی روبرو شد که با توسل به خرافات و معرکی گیری از مسافران آخادی میکرد و جواد با دلچرکی و چندش گزنده ای به سید نگاه می کرد. از او و مردمی که با گردن کشیده و دهن باز به او نگاه می کردند بیزار شده بود . ای مردم این تمثالو که می بینین جنگ صفین شاه مردان علیه. اون بزرگوار که ذوالفقار تو مشتتسه. خود اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب دوماد پیغمبره. او یازده امامی که عاشق جمال همشون هسی و می پرستیشون اولاد این بزرگوارن. اینا برگزیدگان رب الارباب اند. حال من دوازه نفر تو این جمع می خوام که دوازه تا چراغ ناقابل نذر دوازه امام بکنه. اما یه دقه پولتو نگهدار تا چن کلمه از جهنم برات بگم. جهنم حکایتیه . و اینک ادامه داستان ....

حالا می خوام دعوات کنم. نیاز دعا رو حالا نمی خوام. وختی دعوات کردم چار تا پول ناقابل ازت می گیرم اونم واسیه اینکه دعوات اثر داشته باشه. این دعا دعای آخرته. به درد این دنیات شاید نخوره. این دعا رو یاد بگیر هر روز ورد زبونت باشه. دستاتو اینجوری جفت بگیر جلوی صورتت. اگه اهل دنیا هسی و به آخرت کار نداری نمی خواد زحمت بکشی. ول کن. اصلا نمی خواد دعا کنی. من روی سخنم با اونایه که اهل آخرتن. هرچه من گفتم تو هم کلمه به کلمه بگو.

الهم... صل... علی... محمد... و آل... محمد... و اجرتی... من النار... و ارزقتی... الجنة... و زوجنی... من حور... والعین... آمین... حالا دساتو بکش به صورتت. حالا واسیه این که دعا اثر کنه باید نیاز شو بدی. یعنی اگه ندی اثر نمی کنه. اما از همه نمی خوام. چار نفر که بدن مته اینه که همه دادن. اینم مته سلام می مونه. اگه تو با عده ای نشسته باشی و یکی وارد بشه و سلام بکنه، بر تموم شماها واجب که جواب سلامشو بدین. سلام کردن مستحبه، اما جواب سلام واجب. اما اگه یکی از شما سلامشو جواب داد، دیگه از گردن باقی ها میفته. دیگه واجب نیست همه جواب بدن. همین چار نفر که نیاز این دعا رو بدن مته اینه که همه داده باشن. «مجلس سید گرم شده بود. هر کس توانسته بود کلمات دعا را شکسته بسته سرهم کرده بود و گفته بود یا خیال می کرد

هدهد و پنجه کلاغ و سبیل پلنگ و خون خشکیده لاک پشت و زهره سمندر و عود هندی و مصطکی و مومیایی اصل و بین و تبرک همه رو دارم. از مرحمت سید سادات در پنج علم کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا و همیا فوت آیم. اینجوری نگام نکن که مته گداها کاسه چکنم دستم می گیرم و جلوت راه می افتم برای دوتا پول سیاه. این خودش جزو ریاضت ماس. ما ماموریم نونمونو از این راه دربیاریم. ما ماژون نیسیم که نونمونو از علممون در بیاریم. اینو واسیه این بت گفتم که پیش خودت نگی. «ای سید حقه باز اگه کیمیاگری بلدی واسیه چی مسو طلا نمی کنی که گدایی نکنی. «نه قربونت برم. ما علمشو یاد گرفتیم اما اجازه نداریم اون وسیله زندگی خودمون قرار بدیم. ما ریاضت کشیدیم تا این علممو یاد گرفتیم. «در این هنگام یکی از باربرهای چینی که کنار معرکه ایستاده بود، یک سکه میان معرکه انداخت. سید شاد شد و گفت: «لااله الا الله» من دیگه نیاز پنجم رو نخواسه بودم، اونم از دس یک خارج مسب. معلوم می شه اینم مهر علی تو دلشه. برو که علی عوضت بده. یه موی گندیدت می ارزه به صد تا مسلمون بی اعتقاد. با این کمکی که بنون سادات کردی، شوور بیوه زنون و پدر یتیمون عوضت بده.

خدا به سر شاهده، مسلمون راس و درّس تویی و خودت ملتفت نیسی. بشارت باد تو رو که با همین جیفه بو گندو که از خودت دور کردی یه قصر تو بهشت برای خودت ساختی و هر چه تا به امروز گناه کردی بودی ریخت و مته بچه نابالغ بی گناه شدی. سید تند تند و پشت سر هم حرف می زد و به چینی اشاره می کرد. چینی می خندید و با چشمان ریزش به سید نگاه می کرد. سید راه افتاد و رفت پیش او و دستش را به سوی او دراز کرد که دست او را بگیرد. چینی واخورد و پس پس رفت. سید با چهره آب زیرکاه و گام های آهسته، همچون افسونگری که بخواهد ماری را افسون کند دنبالش کرد و او را گرفت و آوردش میان معرکه. چینی بی آنکه مقاومتی کند دنبالش رفت. او هنوز می خندید و دندان های سفیدش که تو صورت زرد انبوش برق می زد او را بی ترس و آزار نشان می داد. سید او را در وسط معرکه نگه داشت و گفت:

«شما ترس، من مسلمون؛ من عجمی. شما مسلمون؟»

چینی نگاه مشکوکی به سید انداخت و حرکتی کرد که واپس برود. گویی از پولی که داده بود پشیمان شده بود، و از این که او را مانند جانوری به میان جمع کشیده بودند که او را انگشت نما کنند ناراحت و شرم زده شده بود. سید دنباله حرفش را گرفت:

«شما مسلمان یا بت پرست؟ کافر؟ شما لازم بگو اشهد ان لا اله الا الله. اونوخت شما دیگه کافر نه. شما مسلمان. شما شیعه. شما بگو اشهد ان لا اله الا الله. هرچی من گفت شما بگو. اشهد... اشهد... شما بگو اشهد...» نگاه چینی روی او و جمعی می دوید و خنده تو صورتش مرده بود. سنگینش را به عقب داد که خود را از معرکه خلاص کند. سید که همچنان محکم میج دست او را گرفته بود به آسمان اشاره کرد و گفت «الله». چینی چهره شرم زده خود را با اکراه از او بگردانید. فهمیده بود سید چه منظوری دارد، و اکنون دیگر جدا می خواست از معرکه کنار برود. چند بار دست دیگرش را که آزاد بود به علامت نفی و انکار تو هوا تکان تکان داد و با بی اعتنایی و تنفر گفت: «نی. نی. نی.» و سپس با دلچرکی دستش را از تو دست سید بیرون کشید و از معرکه بیرون رفت. سید بور شده بود، ولی هنوز دست بردار نبود. هم چنان که دستش را به سوی جای خالی باربر چینی دراز کرده بود با خنده قبا سوختگی گفت: بیچاره نور حق به دلش افتاده، اما زبون بسه مته حیون لاله. آنگاه صدا را بلند و دگرگون ساخت گفت: «ایها الناس! ما می ریم به بلاد کفر که این گمراها رو براه راس بیاریم. من خیال دارم تموم هندستون و چین و ماچینم رو با همین پرده ها سیاحت کنم و اسم علی و یازده فرزندش رو بگوش خلق الله برسونم. «آنگاه با حالت خماری برگشت و کنار پرده ایستاد. پشت سر سید و پرده جمعیتی نبود. معرکه بشکل نعل، دایره ناقصی تشکیل داده بود. صدا از کسی در نمی آمد. سید یک بار دیگر از مردم خواست صلوات بلند ختم کنند و مردم صلوات را ختم کردند و منتظر ایستادند و چشمشان بپرده بود. یادش آمد که موقع خوبی است برای دلجویی از سنی هاییکه احتمال می داد در جمع باشند و قبلا دل آن ها را آزرده بود. پس با بی اعتنایی گفت: «این مرد که کافره، نمی دونم. بت پرسته، نمی دونم. می بینی صدقش با خونواده نبوت صافه. ما با کسی دشمنی نداریم.

هر که را خلقش نگو، نیکش شمر،

خواه از نسل علی، خواه از عمر «

ناگهان نعره ترسناکی از خودش بیرون آورد: «لافتی الاعلی، لاسیف، الا ذوالفقار. حضورتون عرض شد که جنگ جنگ صفین هسش و مولای متقیان می خواد از نهر فرات بگذره. محل عبور فرات معلوم نیس. حضرت به نصیر ابن هلال که یکی از اصحابه می فرماید یا نصیر - ایناها، این هم تمثال نصیره - می فرماید یا نصیر همین حالا می خوام بری کنار نهر فرات، اونجا که رفتی از طرف من کرکره رو آواز بده و از ماهی فرات پیرس گذرگاه فرات کدومه و جوابش رو بگیر و بیار. نصیر اطاعت می کنه و بر شط فرات میاد و فریاد می کنه یا کرکره. هنوز اینو نگفته که هفتاد هزار ماهی سر از آب فرات بیرون میارن که لبیک لبیک چه میگوی؟ نصیر مات می مونه، می گه مولای من غالب کل غالب سلطان المشارق و المغارت اعنی اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب پیغامی جهت شما فرستادن. ماهی ها عرض می کنن اطاعت امر مولای خودمون بدیده منت داریم، ولی این شرف در حق کدوم یکی از ما مرحمت شود. نصیر میگه برگشتم خدمت مولا و ماجرا رو عرض کردم. فرمودند برگرد از کرکره ابن صرصره بیپرس. نصیر برمی گرده به سوی فرات و فریاد می زنه این کرکره ابن صرصره، یعنی کجاس کرکره ابن صرصره؟ دوباره شصت هزار ماهی سر از آب بیرون میارن که ما همگی کرکره ابن صرصره هستیم و در اطاعت حاضریم. اما مولای ما این مرحمت رو در حق کدوم یک از ما فرمودن؟ نصیر برمی گرده و صورت حکایت رو خدمت مولا عرض می کنه. می فرماید برو کرکره ابن صرصره ابن غرغره رو بگو. نصیر برمی گرده بسوی شط فرات و چنان می کنه که فرموده بودن. این بار پنجاه هزار ماهی سر از آب بیرون میارن و لبیک لبیک گویان جواب میدن همه ما کرکره ابن صرصره ابن غرغره ایم، مقصود کدومونه؟ نصیر، باز پیش مولا برمی گرده و ماقع رو به عرض علی می رسونه. می فرمایند مقصود ما کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دردره است. از او بخوا و جواب رو بگیر و بیار. نصیر تا هفت بار بکنار فرات می ره و برمی گرده و در مرتبه هفتم صدا میزند کجاست کرکره ابن صرصره ابن غرغره ابن دردره ابن مرمرة ابن جرجره ابن خرخره؟ اون وخت همین ماهی بزرگ رو که رو پرده می بینین سر از آب

فرات بیرون می کنه و آواز می ده لبیک لبیک منم آن ماهی، چه می خواهی و چه می گویی؟ نصیر می گوید مولای متقیان امیر مومنان به تو سلام می رسونه و می فرماید امروز ما را نصرت کن و معبر فرات رو به ما نشون بده. ماهی از شنیدن حرف نصیر قاه قاه بنا می کنه به خندیدن. یاللعجب! ماهی می خنده. چرا می خنده؟ حالاس که باهاس جود و سخاوتتنو نشون بدی. حالاس که می باس به کفار نشون بدی که به خونواده پیغمبر اعتقاد داری. من نمی گم چند تا چراغ میخوام. من جومو ورمی دارم و دور می افتم. از این گوشه می گیرم و میام دور می زنم تا دوباره همین جا سر جای خودم برسم. دس بکن تو جیبت، خودتو و کرمت، هرچی داشتی بریز این تو. خجالت نکش. هرچی وسعت رسیده بده. من که نمی بینم چقده می دی. اما خدا خودش می بنه. من به پولت نگاه نمی کنم. بلندم دعوات نمی کنم. من یه ذکری دارم که باهاس آهسه تو این دور تو دلهم بخونم. خودم می دونم چکار کنم که آتش جهنمو از جونت دور کنم. «

جام را برداشت به دور افتاد. سرش پایین بود و چشمانش بسته بود. هر سکه ای که تو جام می افتاد ذوق می کرد. یکی دو تا اسکناس هم افتاد که خش خش نرم و دل انگیز آن ها دلش را به قیلی ویلی انداخت. لب هایش به آرامی تکان می خورد. یک دور تمام گشت و دوباره جام را برد و با بی اعتنایی میان دستمال گذاشت و پیش پرده برگشت و گفت: «باری ماهی قاه قاه بنا می کنه به خندیدن. نصیر علت خنده رو جويا می شه. ماهی می گه ای نصیر! علی ابن ابیطالب راه های دریا رو از ما ماهیا بهتر می دونن. بدون و آگاه باش وختی که یونس پیغمبر از نینوا فرار می کنه و به کشتی سوار می شه و به دریا غرق می شه، از رب الارباب به من خطاب می رسه که او را بلعمش. ناگاه جوانی از ابر فرود آمد با هیاتی که لرزه براندامم افتاد و به من خطاب فرمود که یا یونس که شیعه منه و مهمون توه به مدارا رفتار کن. عرض کردم ای مولای من مبارک چیست؟ فرمود فریاد رس درماندگان، چاره بیچارگان، امیرمومنان علی ابن ابیطالب. ماهی فرمود ای نصیر هر روز چند بار می آمدند و با یونس نبی، محض رفع دلتنگی، در شکم من صحبت می فرمودند و عجایب دریاها و اسرار آفرینش رو به او یاد می دادن. از آن روز دوستی من با آن

**برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و****یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس****بگیرید****روابط عمومی**[webmaster@fedayi.org](mailto:webmaster@fedayi.org)**کمیته کردستان**[kurdistan@fedayi.org](mailto:kurdistan@fedayi.org)**کمیته تهران**[tehran@fedayi.org](mailto:tehran@fedayi.org)**کمیته کرج**[karaj@fedayi.org](mailto:karaj@fedayi.org)**کمیته آذربایجان**[azer@fedayi.org](mailto:azer@fedayi.org)**مسئولین پال تاک**[paltalkroom@fedayi.org](mailto:paltalkroom@fedayi.org)**کمیته امور پناهندگی**[panahjo@fedayi.org](mailto:panahjo@fedayi.org)

بزرگوار شروع شد و حالا بدان که معبر فرات فلان و فلان جاست. نصیر مات و مبهوت برمی گرده خدمت مولا عرض می کنه قربونت برم داستان از این قراره. فرمود انا اعلم بطریق السموات من طرق الارض. نصیر ناگاه صیحه می زنه و غش می کنه و چون به هوش میاد فریاد می زنه اشهد انک الله الواحد القهار. یعنی من شهادت می دهم که تو خدای یگانه قهاری. حضرت می فرماید نصیر کافر. به خدا و مرتد از ملت محمد شده و قتلش واجبه و فوری شمشیر مبارک رو - همین شمشیری که ملاحظه می کنین خون ازش می چکه - از غلاف می کشه. حالا واسیه اینکه باقی حدیث شریفو بشنفی شش نفر شیعه علی رو می خوام که ششتا چراغ ناقابل نذر شش گوشه قبر عزیز زهرا بکنه. نپرسیدی چرا شش گوشه. هر قبری که چارگوشه بیشتر نداره. این چه جور قبریه که ششتا گوشه داره؟ بله، معجزه همینجاس. فقط قبر حسین ابن علی که ششتا گوشه داره؛ واسیه اینکه طفل شیرخورش علی اصغر رو هم چسبیده به قبر پدرش دفن کردن و قبر شش گوشه درامد. خداوند رو به مقربین درگاهش قسم می دم که من رو در حالی که قبر شش گوشه عزیز زهرا تو بغل گرفتم قبض روحم کنه. دیگه از این زندگی سیر شدم. شما ببین من برای دوتا پول سیاه دو ساعته دارم رو این کشتی گلو خودمو پاره می کنم. مام زحمت کشیدیم؛ استخون خرد کردیم تا این علمو یاد گرفتیم. الهی به حق تن تبار بیمار کربلا هر کسی به نون این ذاکر چارده معصوم کمک کنه، تنش برختخواب بیماری گرفتار نشه. من بیش از شش تا چراغ نمی خوام. هرکی جای من بود هر کلمه ای که می گفت کشکول گدایی رو پیش یکی یکی تون می گرفت و تا نمی گرفت رد نمی شد. اما من این جور نیسم. رزق ما جای دیگه حوالس. «از بس که داد زده بود، صورتش کبود شده بود. دهنش کف کرده بود و عضلات چهره اش می لرزید. از سیمای حق به جنبش برمی آمد که آن چه را می گوید خود قبول دارد. آدم در آن حال دلش برایش می سوخت. بیچاره و قابل ترحم می نمود. مسافرین مجذوب و مات و منتظر به پرده نگاه می کردند. مرد قهوه ای رنگ لاغر و باریکی که کلاهی از پیش نخل به سرداشت پولی میان دستمال انداخت.



## تکرار

جنگل آینه‌ها به هم درشکست  
و رسولانی خسته بر این پهنه نومید فرود آمدند  
که کتاب رسالت شان  
جز سیاهه آن نام‌ها نبود  
که شهادت را  
در سرگذشت خویش  
مکرر کرده بودن  
با دستان سوخته  
غبار از چهره خورشید سترده بودند  
تا رخساره جلادان خود را در آینه‌های خاطره باز شناسند  
تا در یابند که جلادان ایشان، همه آن پای در زنجیراند  
که قیام در خون تپیده اینان  
چنان چون سرودی در چشم انداز آزادی آنان رسته بود،  
هم آن پای در  
زنجیرانند که، اینک!  
بنگرید  
تا چه گونه  
بی آسمان و بی سرود  
زندان خود و اینان را دوستاقبانی می‌کنند،  
بنگرید!  
بنگرید!  
جنگل آینه‌ها به هم درشکست  
و رسولانی خسته بر گستره تاریک فرود آمدند  
که فریاد درد ایشان  
به هنگامی که شکنجه بر قالبشان پوست می‌درید  
چنین بود:  
«کتاب رسالت ما محبت است و زیبایی ست  
تا بلبل‌های بوسه بر شاخ ارغوان بسرایند  
شور بختان را نیکفرجام  
بردگان را آزاد و  
نومیدان را امیدوار خواسته ایم  
تا تبار یزدانی انسان  
سلطنت جاویدانش را  
در قلمرو خاک  
باز یابد  
کتاب رسالت ما  
محبت است و زیبایی ست  
تا زهدان خاک  
از تخمه کین  
بار نبندد»

جنگل آینه‌ها فرو ریخت  
و رسولان خسته به تبار شهیدان پیوستند،  
و شاعران به تبار شهیدان پیوستند  
چونان کبوتران آزاد پروازی که به دست غلامان ذبح می‌شوند  
تا سفره اربابان را رنگین کنند  
و بدین گونه بود  
که سرود و زیبایی  
زمینی را که دیگر از آن انسان نیست  
بدرود کرد  
گوری ماند و نوحه‌ئی و انسان  
جاودانه پا دریند  
به زندان بندگی اندر  
بماند

## شاملو

## بدر آئید رفیقان

سکه‌ای به یک سکه نمی‌ارزد  
خانه‌ای که فرو می‌چکد از سقش آب  
و خود آن کاری را که یقین  
می‌رود فردا زدست  
به خطر اندازید  
به خیابانها ریزید! بجنگید!  
نوبت صبر به سر آمده است!  
بشتابید بیاری خود اکنون  
که آن یاری ما هم هست  
و بجان کوشید  
تا یکی گردید  
بدر آئید رفیقان  
از سلاحهشان بیم مدارید  
رو در روی پا فشارید!  
مزد خود را بستانید  
چون بدانید که چیزیتان نیست  
که از دست رود  
گرمه‌شان در خواهند ماند  
به خیابان ریزید! بجنگید!  
نوبت صبر بسر آمده است!  
بشتابید بیار خود اکنون  
که آن یاری ما هم هست  
و به جان کوشید  
تا یکی گردید!  
بر توت برشت

## نوشته ای از احمد شاملو درباره صمد بهرنگی ، آموزگار انقلابی .



تجلی چهره ی صمد ، روشن فکر آزاده ایی که مجموعه آثارش از هفت هشت قصه کوتاه و بلند برای کودکان ، چند مقاله ی دراز و کوتاه در زمینه مسائل تربیتی ، و چند یادداشت از فالکلور آذربایجان بر نمی گذرد می باید برای جامعه ی روشن فکری ما هم چون کلاه بوقی بلندی تلقی شود که در مکتب خانه های قدیم بر سرپچه های تنبل می گذاشتند .

می پرسید چرا ؟

میگویم برای اینکه شعشعه ی چهره ی یکی چون صمد ، بیش از آن که به خاطر والایی ارزش های انکار ناپذیر شخص او باشد معلول بی نوری و خاموشی " جامعه ی روشن فکری ما " است . می بینم که چون وجود ارزنده و مغتنمی نظیر صمد بهرنگی از دست می رود . نخ ی از یک طناب نمی برد و حلقه ی از یک زنجیر نمی گسلد و مبارز ی بر خاک نمی افتد ، بلکه ( به زعم کانون نویسندگان ایران ) ، " فقدان او خلئی جبران ناپذیر برای ما به وجود می آورد و خسروانی است برای جامعه ما " ! چنین است ، و هم بدین سبب باید افزود که " نیز ، اوج رسوایی است برای جامعه ی ما نمی تواند " خلاصمد را با صمدی دیگر پر کند . اما همچنان از جامعه ما دم می زند ! این که جامعه هنرمندان و نویسندگان و روشن فرکان ما از قوم و خویشی با صمد دم می زند مطلبی دیگر است ، اما اگر به حقیقت احترام نیکذاریم حق این است که صمد از " ما " نیست . حق این است که او را در شمار وارسته گان بی مرگ بشماریم حتا اگر در گرما گرم جوانی به آب سرد ارس نمی رفت و عمر نوح می کرد ، و به مرگ طبیعی در میگذشت . چرا که بی گمان در روزگار ما که دریافتن و دم برنیووردن هم چون سرمایه ای عظیم پشتوانه ی زندگی مادی روشنفکران میشود و در سراسر جهان ، هنر و دانش

را چراغی می کنند که چون پیش پای غارتگران ماده د و معنای خلاقیت بگیرند از منافع غارتگریها دست مردهای غظیم به نصیب می بردند ، پذیرفتن زندگی سرشار از محرومیتی هم چون زندگی صمد ، پذیرفتن ریاضتی خلاقیت است که شهادت شهادتی چون منصور حلاج در برابر آن خلوت عروسی با دخترزینبا قارون . آیا به راستی در زمانه ای که در شهرهای پرناز و نعمت ، فکر و هنر خلاقیت را به گرانترین قیمتها می توان فروخت و از ره گذر این چنین کسب پربرکتی به نعمت ها و قدرتها و امنیتهای حسرات انگیز می توان رسید ، عمر و جوانی بی بازگشت را بی دریغ به کوه و صحرا ریختن و بار تعدی کمرشکن را برشانه های ضعیف خویش کشیدن و با فریب و ریا در افتادن و یک چارق یک پا گیوه ، کولی وار ، آواره ی کوه و صحرا شدن و به نان خشکی ساختن و خورجینی از کتاب بردوش از کوره دهی به کوره دهی رفتن و زنده گی را وقف تعلیم کودکان ده های دورافتاده کردن و ( به قول جلال ) وجدان بیدار یک فرهنگ تبعیدی شدن ، تن دادن به شکنجه ای نیست که از زخم شمشیر و نیزه برداشتن و به خاک هلاک افتادن حتا اگر به دفاع از حقانیت خویش باشد بسی تلخ تر است ؟ و آیا زندگی از این دست ، هر چند درازتر بگذرد تلخی بیشتری نمی چشاند ؟

پس دم از " جامعه ما " نزنیم ؛ یا اگر می زنیم سخن از " خلا جبران ناپذیر " به میان نیاوریم ؛ که اگر " جامعه ی مایی " وجود داشت مرگ او خلئی ایجاد نمی کرد ، بلکه تنها حسرتی و دریغی به مرگ انسانی خوب و بزرگ از خیل انسانهای خوب و بزرگ ، حسرت فرو ریختن باور نکردنی بامی بلند در شهری پرپر شدن گلی جان بخش در باغی ، خاموش شدن شمعی در چل چراغی ، و از پا در آمدن مبارزی در سنگری .

اما ( متأسفانه ) همه می دانیم که چنین نیست ؛ و آنچه مرگ صمد را تلخ تر می کند از دست رفتن موجودی یگانه است : مرگی که به راستی ایجاد خلا میکند . شهری است که ویران می شود ، نه فرونشستن بامی ؛ باغی است که تاراج می شود ، نه پرپر شدن گلی ، چل چراغی است که در هم می شکند ، نه فرو مردن شمعی ، و سنگری است که تسلیم میشود ، نه از پا در افتادن مبارزی ! صمد چهره ی حیرت انگیز تعهد بود . نعهدی که حق

سمپاشی انجام گرفت. لازم است تاکید شود که این سمپاشی ها دروغ محض بوده و تماما هدفش تضعیف حرکت های توده ها علیه نظامهای ارتجاعی بوده است قبل از ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ماهها و سالهای قبل از آن و حتی بعد از این تاریخ در شیلی کارگران آگاه دهقانان، دانشجویان همه حمایت یکپارچه خود را از آینده اعلام کردند. در این مقطع اعتصابات سراسری علیه طرح خصوصی کردن وجود داشت و موج عظیمی از جامعه از برنامه سوسیالیستی آینده پشتیبانی می کرد. بعد از کودتا نیز بخاطر مبارزه مداوم توده ها و نیروهای سیاسی مبارزه همچنان علیه رژیم ادامه داشت و همه شاهد بودیم که این مبارزه چقدر قربانی گرفت. ۱۹۷۴ حکومت سرمایه به رهبری پینوشه در یک قرارداد مالکیت دولت روی تمامی صنایع ملی دولتی را از بین برد. سرمایه خارجی با خرید این صنایع مهم با نیروی تمام به حراج شیلی دست زد. معادن مس شیلی که جزو بزرگترین منافع مس دنیا محسوب می شود به دست کمپانیهای بین المللی افتاد. خصوصی شدن صنایع در این سال شروع شد. ده خانواده بزرگ شیلی سرنوشت کشور را به دست گرفتند. خانواده آنجلینی با رد دست داشتن بیش از سه میلیارد دلار بخش بزرگی از صنایع را خرید و خانواده لارایم با چهار میلیارد دلار به تاراج صنایع نساجی پرداخت که اینها همه بخش از برنامه از پیش تعیین شده آنها بود. در این مدت میزان فقر در جامعه به ۷۰ درصد رسید ۳۵ درصد فقر مطلق رابه جامعه تحمیل کردند و بسیاری از کارگران از روی بیکاری به مشاغل غیرتولیدی روی آوردند. بیمه درمانی کشور به دست کمپانیهای بزرگ اسپانیای، سعودی و امریکای شمالی رسید. آب، طبیعت، رودخانه ها، جزایر، پلها، صنایع پرورش ماهی تمامی سیستم آموزش و پرورش، همه اینها از بیخ و بن خصوصی شدند. آینده نقش مهمی برای برابری جامعه ایفا کرد. رل وی در سیستم آموزش و پرورش یک نمونه است. زمانی که وی دانشجوی پزشکی بود، تلاش برای بوجود آوردن بهداشت همگانی را دامن زد. کودتا در واقع ادامه تلاشی بود برای از بین بردن تمامی دستاوردهای دوران حکومت آینده سازمان داده شده بود. همانطور که در اروپا هم شاهد هستیم، امروز نئولیبرالیسم در همه ارکان جامعه جنگ انداخته است. در

می باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود: غول تعهد! چرا که هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه ای هم چون "تعهد روشن فکران و هنرمندان جامعه" خوف انگیز و آسایش برهم زن و خانه خراب کن کژی ها و کاستی ها نیست. چرا که تعهد، ازدهایی است که گران بهاترین گنج عالم را پاس می دارد: گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت هاست! و این ازدهای پاسدار، می باید از دسترس مرگ دور بماند تا این گنج عظیم را از دسترس تارجیان دور بدارد؛ می باید ازدهایی باشد بی مرگ و بی آستی، و بدین سبب می باید هزار سر داشته باشد و یک سودا؛ اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر او بتازد، گنج، بی پاسدار می ماند. صمد سری از این هیولا بود، و کاش... کاش این هیولا از آن گونه سر، هزار میداشت؛ هزاران میداشت.

« احمد شاملو ۲ شهریور ۱۳۵۱ »



## ۱۱ سپتامبر . سند خیانت و جنایت امپریالیسم آمریکا در شیلی

امروزه بخصوص در روز ۱۱ سپتامبر در رسانه های گروهی حتی یک کلمه از نئولیبرالیسمی که برشیلی تحمیل کرده اند صحبتی در میان نیست اگر چه سالها پیش همبستگی با شیلی آنچنان انعکاس بین المللی ای داشت که این همبستگی نقطه قوتی برای جنبش ضد دیکتاتوری در شیلی به حساب می رفت. امروزه اما کلمه ای درباره حاکمیت وحشیانه رژیم پینوشه چیزی نوشته نمی شود مگر در معدود مطبوعاتی که به ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ به عنوان یک موضوع تاریخی نگاه می کنند. اما این کافی نیست، رسانه ها در تلاش بوده اند نقش آینده را کم رنگ کرده و آنرا وارانه نشان داده و مدعی شوند که آینده خود درخواست حمایت مردم و کارگران را پس زده و حتی در مطبوعات ارتجاعی علیه وی



فرونشانند. در سال ۱۹۷۱، فیدل کاسترو مسلسلی به سالوادور آئنده هدیه داد. مسلسلی که وی در روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ با آن جنگید و دلاورانه در راه آرمان خلق به خون تپید "هیچگاه" مسلسلی این چنین قهرمانه و دلاورانه در دستان رئیس جمهور قانونی و منتخب خلق قرار نگرفته است! هیچگاه مسلسلی این چنین متواضعانه از منافع تهیدستان، کارگران و دهقانان شیلیایی دفاع کرده است! و اگر هر کدام از کارگران و دهقانان شیلیایی همانند رئیس جمهور، مسلسلی در دست داشتند، چنین کودتایی به هیچ وجه صورت نمی گرفت. این است درس بزرگ حوادث اخیر شیلی. درسی مهم و تاریخی برای همه انقلابیون. در شیلی امروز بورژوازی در درون ژنرالها و افسران نفوذ کرده و دخالت دارد. وضعیت مبارزه اجتماعی سیاسی که در حال حاضر در شیلی جریان دارد، نقطه های قوتی دارد که تماما به تحولات منطقه و تغییرات در کشورهای همسایه نیز وصل است. بخصوص در حال حاضر جنبش زنان، اعتراضات کارگری، دانشجویان و جنبش محلات و حرکت بیکاران برای دست یابی به خواسته هایشان حرکت هایی است که در طی ماهها و سالهای گذشته اوج گرفته اند. این جنبش ها آینده شیلی را برای باز پس گیری آنچه کودتای پینوشه از جامعه شیلی گرفت، رقم خواهند زد.

« برگرفته از نشریه ریگای گه ل »



**انقلاب؛ سیب نیست**

**که وقتی رسید خودش بیافتد.**

**تو باید کاری کنی که بیا فتد.**

**چه گوارا**

تمامی عرصه های جامعه در تمامی جبهه ها رقابت را تشدید کرده اند، رقابت برای مقام و درجه بالاتر و موقعیت بهتر که انسانها باید برای رسیدن آن و تامین نیازهایشان از یکدیگر پیشی بگیرند. هر کس باید دو سه شغل داشته باشد که بتواند نیازهای خود را در شرایط فشار هر دم فزاینده تامین کند. از نظر روحی همه فرسوده شده اند، نئولیبرالیسم با نیرویی شدیدتر از زمان دیکتاتوری به حیات خود ادامه می دهد. هر چه که باقی مانده بود به یغما رفت. شیلی به حراج بین المللی گذاشته شد. آئنده زمانی آئنده شد که نیروهای سیاسی تازه بوجود آمده بودند. در زمان تولد وی حزب کمونیست شیلی بوجود آمد، حزب سوسیالیست و احزاب دیگر. بعدها، انقلاب کوبا زمینه ای شد برای رشد حرکت های سیاسی در امریکای لاتین. انقلاب کوبا مثل قارچ از زمین بیرون نیامد بلکه یک حرکت سیاسی اجتماعی بود. آئنده یک مارکسیست بود و می گفت که مارکسیست است. ولی خود را لنینیست نمی دانست. او مبلغ کوبا بود ولی مدل کوبا را نمی خواست بلکه می گفت شیلی وضعیت دیگری دارد و مانند کوبا مستعمره امریکا نبوده است. او انقلاب و مدل کوبا را رد نمی کرد و با تمامی ایمانش می گفت که انقلاب کوبا مثبت است. مدل آئنده برای شیلی، سوسیالیسم شیلی بود. آئنده چندین بار در کوبا بود و همچنین فیدل در شیلی حضور داشت و هر دو کشور رابطه تنگاتنگی داشتند. سالوادور آئنده در پابندی به قول خود مبنی بر مردن بخاطر دفاع از منافع خلق استوار و قاطع بود. روحیه قوی، توانایی سازماندهی، فداکاری، قهرمانی و دلاوری فردی وی شگفت آور و ستودنی است. بر روی این قاره، هیچگاه رئیس جمهوری به چنین کاری برجسته و ستودنی دست نزده بود. بدفعات جنبش های برحق توسط نیروهای وحشی و خشن خفه و سرکوب شده اند. اما هیچگاه این نیروی وحشی و خشن با چنین نوعی از مقاومت از سوی مردی فداکار و صاحب اندیشه ای در خدمت تودها قرار نگرفته بود. سالوادور آئنده سمبل وقار، بزرگی، شرافت، ارزش، قهرمانی و فداکاری بود. مقوله ای که نظامیان فاشیست با آنها آشنایی ندارد. آئنده با اقدام پر عظمت، بی نظیر و بی مانند خود برای همیشه و برای تمام طول تاریخ، پینوشه و همکارانش را در ننگ و رسوایی ابدی

مهر ماه سال ۱۳۶۰ هنگامیکه خبر نبرد **فدائی کبیر رفیق اسکندر (سیامک اسدیان)** جامعه قرار می داد . به واقع اسکندر

محصول عینی شرایط مبارزاتی و پرورش یافتگی عنصر پیشتاز انقلاب ، در بطن تحولات درونی مبارزه طبقاتی بود . همزرمی با رهبر کبیر سازمان رفیق حمید اشرف نقش بزرگی در ارتقاء توانائی های رفیق اسکندر داشت □ اسکندر با کسب خصوصیات رهبر کبیرمان ، دارای شخصیتی نمونه و با توریته بود . رفیق مظهر صداقت و



صمیمیت ، شجاعت و فروتنی انقلابی ، بی باکی ، هوشیاری و خونسردی یک کمونیست بود . استواری و ثبات رفیق اسکندر در مواجهه با معضلات تشکیلات بعنوان یک خصوصیات بارز و یک الگوی درخشان او را از سرسختی زایدالوصفی برخوردار نموده بود . تلاش پر شور ، مداوم و بی وقفه رفیق برای پرورش و ارتقاء رفقای تحت مسئولیتش بیانگر احساس مسئولیت شدید رفیق در قبال جنبش و سازمان بود . رفیق با قابلیت های رزمی بی نظیر خود همواره نقش مهم و مسئولیتی سنگین را در سازمان بعهده داشت . طی ده سال نبرد خونین و آتشین با شرکت در دهها عملیات نظامی و فرماندهی موفقیت آمیز آنها به کادری برجسته در سازمان تبدیل شد . حمله مسلحانه به قرارگاه شمار ۲ پلیس تهران پیش از قیام حمله به کلانتری تبریز ، انهدام پایگاه لاهیجان حمله کسلحانه به پایگاه رودسر به حمایت از دهقانان منطقه ، اعدام انقلابی سرهنگ مزدور زمانی پور در مشهد از جمله عملیاتی است که رفیق طی حکومت ننگین پهلوی فرماندهی آنها را بعهده داشت پس از قیام نیز در حمله به ستون نظامی دشمن در دارسواين شرکت فعال و موثری داشت . پس از انشعاب اکثریتی های خائن بعنوان مسئول نظامی تشکیلات در کردستان بیش از شش ماه دوشادوش خلق کرد علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی جنگید . رفیق اسکندر با سازماندهی تشکیلات نظامی منطقه ، با شرکت در عملیات مختلف بر علیه مزدوران رژیم و با سازماندهی جوله های سیاسی - نظامی نقش بسزایی در زدودن نقش مخرب اکثریتی های خائن از ذهن زحمتکشان کرد ، ایفا کرد . سرانجام در آخرین ماموریت سازمانی خود طی یک درگیری نابرابر با مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در راه تحقق اهداف پرولتاریا جان باخت . در سی امین ساگرد دریغ انگیز رفیق اسکندر بار دیگر بر آرمانهای والای رفیق پای فشرده و خصوصیات کمونیستی بارز او را الهام بخش مبارزات خود در تداوم راه رهایی کارگران و زحمتکشان که همانا راه سرخ فدائی است بسازیم.

در حماسی رفقای فدائی اسکندر و همزمانش تندر اسا در اینسو و آنسو پیچید هیچکس نمی توانست باور کند ، اسکندر به شهادت رسیده است ! خبر سنگین بود . همه کسانی که او را می شناختند و با او در یک سنگر مبارزه کرده بودند هرگز نمی توانستند گمان برند که دیگر رفیق ارزنده ، فداکار و خستگی ناپذیر در صفوف فشرده سازمان نخواهد بود .

آری ! رفیق اسکندر عضو کادر مرکزی و یکی از فرماندهان مجرب و بی نظیر بخش نظامی تشکیلات ، در ۱۳ مهر ماه سال ۱۳۶۰ به همراه دو همزرم خود رفقا مسعود بربری و حمید صفری ، حین یک ماموریت در شهرهای شمالی ایران طی یک نبرد حماسه آفرین و غرور انگیز تا آخرین گلوله با مزدوران سرمایه جنگیدند و سرانجام شجاعانه جان باختند . رفیق اسکندر با خصوصیات برجسته پرولتری ، استعداد های سرشار و قابلیت های رزمی بی نظیر تجسم راستین ارزشهای شورانگیز سازمان بود . او مبارزه اش را با عمل انقلابی آغاز کرده و در کوران سخت مبارزه آبدیده و صیقل خورده بود . جوهر بارور وجود اسکندر و پرورش انقلابی آن او را در تمامی دوران زندگی مبارزاتی اش بعنوان یک کادر برجسته سازمان ، از ورزیدگی خاصی برخوردار ساخته بود . رفیق اسکندر در هر شرایطی ، چه در دوران دیکتاتوری و رکود جنبش و چه در دوران رونق جنبش انقلابی ، با درایتی شگرف و نبوغ سازمانگری خود بار مشکلات سازمان را بر دوش می کشید . و از همین رو بود که بعد از سالها نبری بی امان هنگامی که اسکندر شهید شد وجود یک کادر مجرب نظیر او برای سازمان ما از الزامات عینی حرکت به شمار می رفت و جبران فقدان آن چه بسا بسیار مشکل ! اسکندر در آغاز جوانی با نخستین شکوفه های بیداری آگاهی طبقاتی پای در میدان مبارزه گذارد و دوش بدوش دگتر اعظمی لرستانی برای رهایی کارگران و زحمتکشان از ستم و استثمار سرمایه داری سلاح بر دوش گرفت . پس از پیوستن به سازمان با قابلیت های بی نظیر خود توانست در جایگاه ارزنده ای قرار بگیرد . تفکر پویا و خلاق ، وفاداری عمیق به ارمان پرولتاریا ، یافتن ابزارهای مناسب برای حرکت و عشق به سازمان داشتن اراده و عزم جزم و سرانجام درهم آمیختن آگاهی طبقاتی با شور و عمل دقیقا انعکاس بیرونی این ویژگیها بود که شخصیت کمونیستی رفیق اسکندر را نمایان می ساخت و او را در شمار زنده ترین عناصر سازمان و پیش قراولان نبرد طبقاتی درونی

«یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.»